

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

«و صرّح في السرائر بدخول الخيارين في هذه العقود، لأنها جائزة فيجوز الفسخ في كلّ وقت، و هو محتمل كلام الشيخ، فتأمّل. و كيف كان، فلا إشكال في أصل هذه المسألة.»

خلاصه مطالب گذشته

مرحوم شیخ(ره) بعد از اینکه کلام شیخ طوسی(ره) در کتاب مبسوط را نقل کرده فرموده‌اند: مانعی از جریان خيار مجلس و خيار شرط در این عقود جائزة وجود ندارد.

سپس اشکالی را مطرح کرده و توجیهات عبارت شیخ طوسی(ره) را بیان کرده‌اند؛ یک توجیه از شهید(ره) در کتاب دروس بود، که آن را رد کردند، توجیه دوم را خود مرحوم شیخ(ره) بیان کرده‌اند.

توجیه سوم: توجیه ابن ادریس(ره) در سرائر

توجیه سوم از کلام ابن ادریس(ره) در کتاب سرائر استفاده می‌شود، که در ابتداء نظر خودش را بیان کرده و فرموده است که: خيار در عقود جائزة هم جریان دارد و در این عقود خمسه‌ای که مثال زدیم، وکالت، عاریه، ودیعه، جعالة و حواله فرموده که: خيار در این عقود جریان دارد.

بعد تحلیل آورده به اینکه «لأنها جائزة»، چون این عقود، عقود جائزة است، بعد فرموده: «فيجوز الفسخ في كلّ وقت و هو محتمل كلام الشيخ»، در عقود جائزة فسخ در هر زمانی امکان دارد، و گفته که: محتمل از کلام شیخ(ره) هم همین است.

حال این عبارت ابن ادریس(ره) مقداری إجمال دارد، در اینکه مراد ایشان چیست؟ مرحوم ایروانی(ره) در حاشیه بیانی داشته، که شاید برای مراد ابن ادریس بهترین بیان باشد، که ابن ادریس خواسته بگوید: این عقود جائزه‌ی بالذات به دلیل اینکه بالذات جائزند، پس بالذات در هر زمانی هم قابلیت فسخ دارند، که یکی از آن زمان‌ها، که می‌تواند معامله را فسخ کند مجلس است، پس به این اعتبار می‌گوییم: خيار مجلس در عقود جائزة جریان دارد و یکی از زمان‌ها هم، زمانی است که بخواهد از شرط استفاده کنند.

لذا به این اعتبار خيار مجلس و شرط در عقود جائزة هم جریان دارد و کلام شیخ طوسی(ره) هم که فرموده: خيار مجلس و شرط در عقود جائزة جریان دارد، با همین بیان توجیه می‌شود.

اما مرحوم شیخ(ره) این توجیه را نپسندیده و فرموده: «فتأمل» اما دیگر وجه آن را بیان نکرده و وجهش این است که اگر از این راه بخواهیم وارد شویم و بگوییم: چون این عقود جائزه جواز بالذات دارد، هر کجا که جواز بالذات هست، جواز بالعرض هم هست؛ اولاً این اختصاص به خيار مجلس و شرط ندارد، بلکه این بیان در همه‌ی خيارات جریان دارد، پس وجه اختصاص به خيار مجلس و شرط چیست؟

ثانیاً ظاهر کلام شیخ طوسی(ره) اصلاً خيار بالعرض است و خواسته بگوید: این خيارین در این عقود جریان دارد به نحو خيار بالعرض.

بنابراین این بیان نمی‌تواند توجیهی برای کلام شیخ طوسی(ره) باشد.

مسئله پنجم: مبدأ خيار مجلس

مرحوم شیخ(ره) در مسئله قبل اثبات کرده‌اند که خيار مجلس اختصاص به بيع دارد و در عقود لازمه‌ی دیگر جریان ندارد، حال در این مسئله بحث در مبدأ خيار مجلس است، که آیا مبدأ خيار مجلس از حین عقد است یا از زمان حصول ملکیت؟

ثمره‌ی این بحث هم در بيع صرف و سلم ظاهر می‌شود، که در آنها به مجرد عقد ملکیت حاصل نمی‌شود، بلکه باید قبض و تقابض در مجلس محقق شود، تا ملکیت حاصل شود، لذا اگر گفتیم که مبدأ ثبوت خيار مجلس از حین عقد است، در بيع صرف و سلم هم، و لو اینکه هنوز تقابض و قبض و إقباض انجام نشده، به مجرد خواندن عقد خيار مجلس تحقق پیدا می‌کند، اما اگر گفتیم: از حین ملکیت است، بعد از تقابض خيار مجلس تحقق پیدا می‌کند.

مرحوم شیخ(ره) فرموده‌اند: به نظر ما مبدأ خيار مجلس از حین عقد است و دلیل هم، همان دلیل خيار مجلس است که «البيعان بالخيار ما لم يفترقا»، که خيار را روی عنوان بيع آورده، که ظهور در این دارد که به مجرد بيع خيار محقق می‌شود.

قاعده «تعليق الحكم على الوصف مشعر بالعليه» را داریم، در اینجا هم حکم خيار معلق بر عنوان بيع است، که این إشعار دارد به اینکه این عنوان محقق و ایجاد کننده خيار است، پس روایت و دلیل خيار مجلس ظهور دارد در اینکه خود عنوان بيع علت محققه خيار مجلس است.

اشکال بر وجود خيار از حین عقد در بيع صرف و سلم

بعد فرموده: مقتضای نصّ مانند فتاوی فقهاء این است که خيار مجلس در بيع صرف و سلم هم به مجرد عقد محقق می‌شود.

بعد بحث ثمره‌ی خيار مجلس در بيع صرف و سلم را بیان کرده، چون در اینجا این مشکله وجود دارد که در بيع صرف و سلم تا قبل از قبض و إقباض ملکیتی واقع نشده، لذا بودن خيار و نبودن خيار یکسان است، پس چه اثری دارد که بگوییم: از حین عقد خيار وجود دارد؟

نقد و بررسی این اشکال

بعد این اشکال را با بیان مفصلی جواب داده فرموده‌اند: در باب تقابض در بيع صرف و سلم بعضی قائل‌اند که وجوب تقابض

یک وجوب تکلیفی است و برخی هم قائل‌اند که وجوب تقابض یک وجوب وضعی است، که بنا بر هر دو قول باید در اینجا صحبت کنیم.

جواب از اشکال بنا بر حکم تکلیفی بودن وجوب تقابض

اگر گفتیم که: وجوب تقابض یک وجوب تکلیفی است، یعنی شرط برای ملکیت نیست، بلکه تقابض در مجلس عقد تکلیفاً واجب است، به این معنا که اگر در مجلس عقد تقابض نشود، عصیان شده است، اما عقد و ملکیت آمده است.

پس نتیجه این می‌شود که اگر گفتیم: وجود تقابض یک وجوب تکلیفی است، ثمره‌ی خیار خیلی روشن است، که اگر گفتیم: خیار از حین عقد و قبل از تقابض هست، اگر گفت: «فسخت» این وجوب تکلیفی از بین می‌رود و اگر از خیار استفاده نکرد، وجوب تکلیفی به حال خودش باقی می‌ماند.

ادله وجوب تکلیفی بودن تقابض در بیع صرف و سلم

بعد شیخ(ره) در اینجا اشاره به دلیلش هم کرده، - و لو اینکه نیازی نبود که این بحث را مطرح کنند- فرموده‌اند: کسانی که می‌گویند: وجوب تقابض یک وجوب تکلیفی است، دو دلیل داشته‌اند؛ یکی اینکه گفته‌اند: اگر تقابض در مجلس عقد واقع نشود، این مستلزم رباء است.

مراد از رباء در اینجا ربای در زیاده‌ی عینیه نیست، بلکه ربای در زیاده‌ی حکمیه است. در محل خودش بیان شده که در باب رباء زیاده عینیه به این می‌گویند که: یک کیلو گندم را به یک کیلو نیم گندم می‌فروشم، اما زیاده حکمیه به این می‌گویند که: یک کیلو گندم را به یک کیلو گندم می‌فروشم، منتهی الان نقد می‌دهم و تو یک ماه دیگر گندمت را بده، که به آن زیاده‌ی حکمیه می‌گویند.

اینکه یک طرف ثمن و یا مئمن به عنوان نقد باشد و طرف دیگر به عنوان نسیه، معنایش این است که یک مدت زمانی بگذرد و چون «للاجل قسط من الثمن»، یعنی خود مدت و زمان بهره و جزئی از ثمن است، لذا در بازار می‌بینید که جنسی را نقداً می‌فروشند، اما نسبتاً گران‌تر می‌فروشند، به خاطر اینکه خود مدت مقداری ثمن را اضافه می‌کند.

حال در بیع صرف و سلم، اگر أحدهما بیاید جنس یا ثمنش را بدهد، اما دیگری بگوید که: یک ماه دیگر مئمن را می‌دهم، این مستلزم ربا است و برای اینکه رباء به وجود نیاید می‌گویند: در مجلس عقد باید تقابض و قبض و إقباض محقق شود.

دلیل دوم ***أَوْفُوا بِالْعُقُودِ*** و ادله وجوب وفای به عقد است، که دو نفر که با هم عقدی را منعقد کردند، ***أَوْفُوا بِالْعُقُودِ*** می‌گویند: وفا به این عقد واجب است، یعنی اولاً حق به هم زدن و کم و زیادی ثمن و مئمن را نداری و ثانیاً ***أَوْفُوا بِالْعُقُودِ*** می‌گویند: اگر عقد خوانده شود، اما قبض و إقباض واقع نشود، نه این ثمن را بدهد و نه آن مئمن را، یا أحدهما ندهد، عرف در اینجا می‌گوید: اینها به عقد وفا نکرده‌اند.

پس یکی از آثار وجوب وفای به عقد این است که قبض و إقباض واجب است.

لذا بنا بر این دو دلیل گفته‌اند که: وجوب قبض و إقباض یک وجوب تکلیفی است، لذا اگر این خیار در زمان عقد محقق شد و آن را اعمال کرد، وجوب تکلیفی را از بین می‌برد و اگر از خیارش استفاده نکرد، وجوب تکلیفی به حال خودش باقی است.

(سؤال و پاسخ استاد محترم) حال در صرف و بعضی از معاملات تقابض معتبر است، و در بعضی هم تنها قبض معتبر است، یعنی یک طرفش لازم است، که در بحث فرقی نمی‌کند، چه در معاملاتی که وجوب تقابض، یعنی طرفینی هست و چه در معاملاتی که قبض فقط واجب است.

جواب از اشکال بنا بر حکم وضعی بودن وجوب تقابض

اما اگر گفتیم: این وجوب تقابض، فقط یک وجوب شرطی است، یعنی اگر تقابض باشد ملکیت می‌آید و اگر تقابض نباشد ملکیت نمی‌آید، اما چنین نیست که اگر تقابض نکنند، عصیان هم محقق شده باشد، شیخ(ره) فرموده: «و فی أثر الخيار خفاء»، در اینکه خيار در اینجا اثر داشته باشد، وجه و اثر روشنی نمی‌توانیم برای خيار بگوییم، چون قبل از تقابض هنوز ملکیتی واقع نشده، لذا بودن و نبودن خيار علی السویه است.

بله تنها می‌توانیم یک اثر خیلی جزئی بر آن مترتب کنیم، که اگر قائل به وجود خيار از حین عقد شدیم و فسخ کرد، دیگر این عقد، از قابلیت لحوق قبض ساقط می‌شود، یعنی آن قبضی که اثر مملکت دارد و می‌تواند مملک باشد، دیگر قابلیت لحوق به این عقد را ندارد و چنین اثری را می‌توانیم برایش بیان کنیم.

شواهدی بر وجود خيار مجلس از حین عقد

بعد در آخر سه عبارت؛ یکی از مرحوم علامه(ره) در تذکره، دوم از مرحوم شهید(ره) در دروس و سوم از شیخ طوسی(ره) در مبسوط نقل کرده‌اند، که از این سه عبارت، دو مطلب استفاده می‌شود؛ یک مطلب اینکه این فقهاء قائل‌اند به اینکه خيار مجلس در بیع صرف هم وجود دارد و به نفس عقد هم خيار مجلس می‌آید، که این شاهدی بر مدعای شیخ(ره) می‌شود.

دوم این که از برخی از این عبارات استفاده می‌شود که اینها قائل به وجوب تکلیفی قبض هستند، حتی برخی تصریح کرده‌اند که اگر أحدهما از مجلس فرار کند و قبض و إقباض واقع نشود، عقد به هم می‌خورد و عصیان هم واقع شده است.

نکته‌ای که در اینجا هست این است که مرحوم شیخ(ره) یک ظاهری دارد که در باب تقابض در بیع صرف عده‌ای قائل به وجوب تکلیفی محض هستند، در حالی که در محل خودش تصریح کرده‌اند که همه‌ی فقهاء برای تقابض وجوب شرطی قائل‌اند، منتهی برخی علاوه بر وجوب شرطی، وجوب تکلیفی هم قائل‌اند، اما برخی تنها همان وجوب شرطی را قائل‌اند.

تطبیق عبارت

«و صرّح فی السرائر بدخول الخيارین فی هذه العقود»، ابن ادریس(ره) در سرائر به دخول خيار مجلس و شرط در این عقود تصریح کرده است، «لأنّها جائزة فیجوز الفسخ فی کلّ وقت»، چون این عقود جائزه است و فسخ آن در هر وقتی جایز است.

بزنگاه مطلب ابن ادریس(ره) روی این «فی کل وقت» است که خواسته بگوید: حال که این عقود جواز ذاتی دارد، پس در هر زمانی، که یکی از آن زمان‌ها زمان مجلس یا زمان شرط است، می‌تواند به آن عنوان فسخ کند، پس می‌توانیم بگوییم که: خيار مجلس هم دارد.

ابن ادریس(ره) از این باب خواسته بگوید که: حالا که جواز بالذات است، جواز بالعرض، یعنی جواز به عرض مجلس یا إشتراط

را هم در بطنش دارد.

بعد ابن ادریس گفته: «و هو محتمل كلام الشيخ»، كلام شيخ طوسی(ره) را می‌توانیم با این مطلب توجیه کنیم.

بعد شيخ(ره) فرموده: «فتأمل»، که اشاره دارد به اینکه اگر واقعاً این چنین است، پس چرا شيخ طوسی(ره) و خود شما خیار را منحصر به مجلس و اشتراط کردید، اگر این چنین است باید بگویید که: جميع خيارات در عقود جائزه می‌آید و ثانیاً چرا شيخ طوسی آمد عقود را در همین مورد آورد؟ باید بگوید: جميع خيارات در جميع عقود جائزه جریان دارد.

پس اینها مؤید این مطلب است که این توجیهی که شما بیان کرده‌اید، توجیه درستی نیست.

ثالثاً شيخ طوسی(ره) تصریح کرده به خيار بالعرض و اصلاً وقتی که می‌گوید: دخول الخيارین، این ظهور و بلکه بالاتر از ظهور، صریح در خيار بالعرض و جواز بالعرض است، در حالی که ابن ادریس خواسته از راه جواز بالذات درست کند، که این نمی‌شود.

«و كيف كان، فلا إشكال في أصل هذه المسألة»، یعنی مراد شيخ طوسی(ره) هر چه باشد، در اصل این مسئله اشکالی نیست که بگوییم: خيار مجلس اختصاص به بيع دارد و در عقود لازمه و جائزه‌ی دیگر جریان ندارد.

«مسألة مبدأ هذا الخيار من حين العقد»، مبدأ این خيار از حين عقد است و این «من حين العقد» در مقابل «من حين الملكية» است، «لأنّ ظاهر النصّ كون البيع علّة تامّة»، یعنی ظاهر «البيعان بالخيار ما لم يفتقرا» این است که بيع علت تامه است، «و مقتضاه كظاهر الفتاوى شمول الحكم للصرف و السلم قبل القبض»، یعنی مقتضای نصّ مانند ظاهر فتاوی فقهاء آن است که حکم خيار برای صرف و سلم هم قبل از تقابض می‌آید.

«و لا إشكال فيه لو قلنا بوجوب التقابض في المجلس في الصرف و السلم وجوباً تكليفياً»، در اینکه خيار در صرف و سلم هم از حين عقد است اشکالی نیست، اگر قائل شویم که وجوب تقابض یک وجوب تکلیفی است، یعنی اگر این تقابض انجام شود عمل به وظیفه شده است و اگر در مجلس انجام نشود، عصیان و معصیت است.

کسانی که وجوب تکلیفی را قائل شده‌اند دو دلیل آورده‌اند: «إمّا للزوم الربا كما صرح به في التذكرة»، اولاً گفته‌اند که: در اینجا مستلزم رباء است، منتهی ربای از باب زیاده‌ی حکمیه است که علامه(ره) در باب صرف تذکره به آن تصریح کرده است. «و إمّا لوجوب الوفاء بالعقد»، و ثانیاً گفته‌اند که: از باب وجوب وفا به عقد است، که عرض کردیم که ***أَوْفُوا بِالْعُقُودِ*** می‌گوید: به عقد وفا کن یعنی حق نداری به هم بزنی یا ثمن و مئمن را کم کنی، «و إن لم يكن بنفسه مملّكاً»، و لو اینکه عقد بنفسه مملک نباشد، «لأنّ ثمرة الخيار حينئذٍ جواز الفسخ، فلا يجب التقابض»، «لأنّ» تعلیل برای «و لا إشكال» است، یعنی حال که وجوب تکلیفی دارد، با خیاری که دارد می‌تواند فسخ کند، که نتیجه‌اش این است که دیگر تقابض وجوب تکلیفی خودش را از دست می‌دهد، چون تقابض موضوعش عقد است و وقتی که عقد را فسخ کرد، موضوعش از بین می‌رود و لذا حکم هم از بین می‌رود.

«أمّا لو قلنا بعدم وجوب التقابض و جواز تركه إلى التفريق المبطل للعقد»، اما اگر قائل به وجوب تکلیفی تقابض نشدیم و گفتیم که: می‌توانند تقابض را با تفرقی که مبطل للعقد است ترک کنند، «ففي أثر الخيار خفاء»، لذا بنا بر قول به وجوب وضعی و شرطی در أثر خيار خفاء است، «لأنّ المفروض بقاء سلطنة كلّ من المتعاقدين على ملكه»، چون قبل از تقابض هر کدام از متعاقدين بر مال خودشان سلطنت دارند، «و عدم حقّ لأحدهما في مال الآخر»، و أحدهما حقّ نسبت به مال دیگری ندارند.

بعد فرموده: «و يمكن أن يكون أثر الخيار خروج العقد بفسخ ذي الخيار عن قابلية لحوق القبض المملّك»، بلکه ممکن است که اثر خيار، یک اثر ناچیزی باشد، که اگر بعد از عقد و قبل از تقابض فسخ کرد و گفتیم که: تقابض وجوب شرطی و وضعی دارد، در این صورت عقد به وسیله فسخ ذي الخيار، از قابلیت لحوق قبضی که مملک هست، خارج می‌شود.

«فلو فرض اشتراط سقوط الخيار في العقد لم يخرج العقد بفسخ المشروط عليه عن قابلية التأثير»، حال اگر فرض کنیم که یکی از متبایعین شرط کرده که به شرطی معامله می‌کنم که خيار مجلسست ساقط باشد، در این صورت اگر مشروط علیه فسخ کرد، آن فسخ لغو است، چون شرط کرده که خيارش ساقط باشد و این عقد از قابلیت لحوق تأثیر و لحوق قبض ساقط و خارج نمی‌شود.

حال عبارات فقهاء را نقل کرده که از آن دو مطلب فهمیده می‌شود؛ یکی این که شاهی است بر اینکه در بیع صرف و سلم به مجرد عقد خيار مجلس هست و دوم اینکه از بعضی از عبارات استفاده می‌شود که اینها وجوب تقابض را وجوب تکلیفی می‌دانند.

«قال في التذكرة: لو تقابضا في عقد الصرف»، مرحوم علامه(ره) در تذکره فرموده: اگر در بیع طلا یا نقره تقابض کنند، «ثم أجازا في المجلس لزم العقد»، و سپس تمامیت عقد را در مجلس إمضا کنند، این عقدشان لازم می‌شود، «و إن أجازا قبل التقابض فكذلك»، و اگر تمامیت عقد را قبل از تقابض در مجلس إمضا کنند، عقد لازم می‌شود، «و عليهما التقابض»، و تقابض بر این دو واجب است، که این عبارت ظهور دارد در اینکه تقابض یک وجوب تکلیفی دارد.

«فإن تفرقا قبله انفسخ العقد»، حال اگر قبل از تقابض تفرق پیدا کردند، عقد منفسخ می‌گردد، که این تفرق هم دو نوع است؛ «ثم إن تفرقا عن تراضٍ لم يحكم بعصيانهما»، یعنی اگر تفرقشان از روی إقاله باشد، یعنی بگویند: عقد لازمی برقرار شد، حالا با رضایت طرفین این عقد لازم را به هم بزنیم، یعنی إقاله کنند، در این صورت حکم به عصیان نمی‌شود، «فإن انفرد أحدهما بالمفارقة عصي، انتهى»، اما اگر یکی از این دو از مجلس عقد بلند شد، عصیان کرده است و از این «عصيانهما» و «عصي» استفاده می‌کنیم که مرحوم علامه(ره) وجوب تقابض را وجوب تکلیفی می‌داند.

(سؤال و پاسخ استاد محترم) ظاهر عبارت شیخ(ره) این است که این دو عنوان در مقابل هم است، یعنی بعضی قائل وجوب تکلیفی محض‌اند و بعضی هم وجوب وضعی محض را قائل‌اند، اما وقتی که به کلمات فقهاء در این باب مراجعه می‌کنیم، این است که همه‌ی فقهاء قائل به وجوب وضعی‌اند، یعنی همه گفته‌اند که: در بیع صرف تا تقابض نشود ملکیت محقق نمی‌شود، منتهی بعضی علاوه بر این گفته‌اند: وجوب تکلیفی هم هست، که قائل‌اند اگر تقابض نشد، نه تنها ملکیت محقق نشده، بلکه عصیان هم محقق شده است.

«و في الدروس: يثبت يعني خيار المجلس في الصرف»، و شهید(ره) در دروس فرموده: خيار مجلس در بیع صرف ثابت است، «تقابضا أو لا»، چه تقابض کنند و چه نکنند، «فإن التزما به قبل القبض وجب التقابض»، اگر به بیع قبل از قبض التزام پیدا کنند، یعنی این که خيار خودشان را ساقط کنند، تقابض واجب است، که این یعنی به وجوب تکلیفی، «فلو هرب أحدهما عصي و انفسخ العقد»، حال اگر یکی از این دو از مجلس فرار کند عصیان کرده و عقد هم منفسخ می‌شود، «و لو هرب قبل الالتزام فلا معصية»، اما اگر عقدی خواندند که در آن خيار مجلس هم وجود دارد، حال قبل از اینکه خيار مجلس را اسقاط کنند یعنی قبل از اینکه التزام به عقد پیدا کند، أحدهما فرار کند، دیگر معصیتی نیست.

بعد مرحوم شهید(ره) فرموده: «و يحتمل قويا عدم العصيان مطلقاً»، یعنی ممکن است که این وجوب تقابض را یک وجوب وضعی صرف بگیریم، که در این صورت مطلقا عصیان محقق نمی‌شود، اعم از اینکه قبلا به عقد ملتزم شده باشند و نه، «لأنَّ للقبض مدخلا في اللزوم فله تركه، انتهى»، چون قبض در لزوم عقد دخالت دارد، لذا برای شخص است که لزوم را ترک کند.

(سؤال و پاسخ استاد): تا عقد را خوانند خیار مجلس که چیزی قهری است که شارع بر بیع مترتب می‌کند می‌آید، حال اگر هر دو خیارشان را اسقاط کنند، معنایش این است که به بیع التزام پیدا کردند، حال بحث می‌کنند که تقابض واقع شود، یا هر دو اقاله کنند و یا یکی از مجلس فرار کند که حکمش را بیان کرده است.

«و صرح الشيخ أيضاً في المبسوط بثبوت التخایر في الصرف قبل التقابض.»، شیخ طوسی (ره) هم در مبسوط به ثبوت تخایر در صرف قبل از تقابض تصریح کرده و فرموده: قبل از تقابض خیار وجود دارد.

بعد شیخ (ره) فرموده: «و ممّا ذکرنا يظهر الوجه في كون مبدأ الخيار للمالكين الحاضرين في مجلس عقد الفضولين»، یعنی از آنچه که در وجه خفاء خیار گفتیم که: بنا بر اینکه وجوب تقابض، وجوب شرطی باشد، قبل از تقابض ملکیت نیست، لذا وجود و عدم خیار یکسان است، حال قبلاً خواندیم که فضولین خودشان خیار مجلس ندارند، اما گفتیم که: مالکین خیار مجلس دارند، «على القول بثبوت الخيار لهما من زمان إجازتهما»، بنا بر اینکه بگوییم: خیار برای مالکین ثابت است، وجه در اینکه بگوییم: از زمان اجازه باید خیار باشد و نه از زمانی که فضولی عقد را خوانده، از همان وجه خفایی که گفتیم ظاهر می‌شود، چون از زمانی که فضولی عقد را خوانده، از آن زمان اثری ندارد که بگوییم: خیار باشد و مبدأ خیار را باید از زمان اجازه قرار بدهیم، «على القول بالنقل»، چه قائل به ناقلیت شویم، چون بنا بر ناقلیت هنوز ملکیتی نیامده، مثل ما نحن فيه که می‌گوییم: قبل از قبض هنوز ملکیتی نیامده و وجود و عدم خیار یکسان است، «و كذا على الكشف»، و چه قائل به کاشفیت شویم، که بنا بر کاشفیت هم مالک می‌تواند اجازه ندهد، پس چرا بگوییم که: از حین عقد خیار مجلس دارند.

پس «مما ذکرنا» یعنی از وجه خفا روشن می‌شود که در عقد فضولی نمی‌توانیم بگوییم: مبدأ خیار مجلس از زمان عقد است، بلکه باید بگوییم که «مبدأ خیار مجلس از زمان اجازه است».

«مع احتمال كونه من زمان العقد.»، یعنی همان عبارتی که گفتیم که: «و يمكن أن يكون أثر الخيار» همان عبارت را در اینجا بگوییم که: هم بنا بر قول به نقل و هم بنا بر کاشفیت، مبدأ خیار از زمان عقد است و اثرش هم این است که جلوی حقوق قبض مملک را می‌گیرد، در اینجا باید بگوییم که: اثرش این است که جلوی اجازه‌ای که معامله را تنفیذ می‌کند می‌گیرد.

در اینجا فضولین عقد را خواندند و مالکین باید اجازه دهند، در آنجا هم صرف و سلم بوده و تقابض لازم است، در بیع صرف و سلم بنا بر اینکه تقابض وجود شرطی است، شیخ (ره) فرموده: اثر خیار از حین عقد این است که اگر فسخ کرد، جلوی حقوق قبض مملک را می‌گیرد، حال در اینجا هم بگوییم که: هم بنا بر ناقلیت و هم بنا بر کاشفیت، خیار از زمان عقد هست و اثرش هم این است که جلوی حقوق اجازه را می‌گیرد و بعد از آن اگر مالک گفت: «أجزت»، به درد نمی‌خورد.

این «مع» یعنی «و كذا على القولين»، یعنی چه بنا بر ناقلیت و چه بنا بر کاشفیت احتمال دارد که مبدأ خیار از زمان عقد باشد.

تا قبل از «مع» اشاره داشت به آن «ففي أثر الخيار خفاء» و بعد از «مع» اشاره دارد به آن «يمكن أن يكون أثر الخيار».

«القول في مسقطات الخيار»، مسئله بعدی در مسقطات خیار است، «و هي أربعة على ما ذكرها في التذكرة»، که بنا بر آنچه علامه (ره) در تذکره بیان کرده چهار مورد است، «اشتراط سقوطه في ضمن العقد»، یکی شرط سقوط آن در ضمن عقد است، «و إسقاطه بعد العقد»، دوم اسقاط آن بعد از عقد است «و التفرق»، سوم تفرق و خدایی است، «و التصرف»، و چهارم تصرف است، «فيقع الكلام في مسائل»، لذا بحث در این مسقطات در ضمن مسائلی بیان می‌شود.

